

چرا انیمیشن؟

هنرمند با میوه ی درخت یک فرق بیشتر ندارد :
میوه وقتی رسید می افتد ، هنرمند وقتی افتاد می رسد .
سید حسن حسینی

مبنای معقول بر این است که در هر علمی ، اول چراییش را می پرسند . پدر جد صاحب علم را می آورند جلوی چشمش که بگو تا بدانیم این قافیه ها را کجای زندگیمان بگنجانیم . یعنی مبانی هر علمی و اگر انیمیشن را هم یک علم بگیریم و انیمیشن سازی را یک تکنیک ، یک حرفه ، آن وقت انیمیشن هم می آید ذیل آن حکم کذا .

درباره ی علم بودن انیمیشن و به طور کلی هنر تصویری جنگ و جدال زیاد است . و البته در کشوری چون ایران زیادتیر . هر جای دنیا را که بگردی ؛ توی ینگه دنیا ، می بینی چیزی به نام «صرف» وجود ندارد وقتی قرار باشد بعد از «هنر» و حتی «علم» بیاید . حتی علم های محض هم چندان محض نیستند⁽¹⁾ . اصولاً توی دنیای پول محور چیزی به نام صرف وجود ندارد . وقتی محور همه چیز انسان قرار می گیرد و خواستن ها و نخواستن های او اصل هر چیزی می شود ، آنگاه همه چیز باید با نیازهای او منطبق شود ؛ پس هر چیزی باید کاربردی داشته باشد .

خیلی لازم نیست پایت را از این مملکت بیرون بگذاری تا بفهمی که کشورهایی که داعیه دار چیزی به نام Art اند ، از آن به عنوان یک صنعت استفاده می کنند . همین طور است هنر بصری که پرتوان ترین و تأثیرگذارترین قسمت رسانه محسوب می شود ؛ رسانه به عنوان یکی از اضلاع اصلی مثلث «قدرت» ، «ثروت» ، «رسانه»⁽²⁾ .

تو اگر می خواهی قدرت داشته باشی باید هم زمان «پول» داشته باشی و «رسانه» . پس رسانه یعنی یک دستاویز کنترل افکار ، هالیوود یعنی کارخانه و فیلم و انیمیشن یعنی محصول این کارخانه . رابطه ی ساده ی کاربرد و ابزار و خروجی . این مدل وابسته ی غربی اش است . حال اگر بخواهیم بخش آزاد را هم بگیریم ، می بینیم وضعیت کارکردی مشابه ای دارد . تو یک هنرمند ، هنرت خلق است و اگر انیمیشن ساز باشی ، انیمیشن می شود یک قالب ، یک وسیله تا حرف ات را بریزی تویش و بگذاری سر میز ذائقه ی مخاطب .

در سینمای کشورهای جهان سوم مثلاً ترکیه هم وضع همین است . تو چیزی به نام «صرف» نمی بینی ، چیزی به نام «هنر برای هنر» وجود خارجی ندارد . حداقل در هنرهای بصری پویا که موضوع بحث ماست .

در دیدگاه ارزشی هم مطلب به همین نحو است ، نه به نحو غربی اش . در جمله بندی همین ، اما در جایگزینی کاربرد نه . هنرمند ارزشی می گوید : «کسی که می کوشد با ادعای صرف بر بام هنر برآید ، در واقع تلاش می کند تا از شکل یک نردبان که روی دیوار نقاشی شده است ، بالا برود»⁽³⁾ و این هنگامی است که او هنر را نردبانی به حقیقت می بیند ، تکیه داده بر دیوار ایمان⁽⁴⁾ . «هنر برای هنر ، یعنی نردبان برای نردبان»⁽⁵⁾

پس بعد از این مقدمه اگر قبول کرده اید که انیمیشن یک ابزار است و لازمه ی استفاده ی این ابزار تبیین لزوم استفاده از آن ، دیگر می پردازیم به بحث اصلیمان . و در غیر این صورت نگارنده قاصر از توضیح دادن بیش از این است و شما خارج از بحث من محسوب می شوید .

صحبت کردن از مبانی، ابتدائاً نیازمند تعریف جهان بینی است. کشیدن زمین بازی ای که هنرمند توی آن توپ می زند. این جهان بینی را شاید قبول نداشته باشید. شاید یاد تسبیح به دست های صف اول نماز جماعت بیفتید. اما هر چه که هست، این جهان بینی من است. این محرک انتخاب رشته ی من است و شما موافق یا مخالف، آن را می توانید به عنوان یک دیدگاه بگیرید، مثل هر دیدگاه دیگری. اصراری بر حقنه کردن این ها ندارم. این ها نوع دیدن من است. اگر دیدگاه بازی ام را یک دیدگاه ارزشی بگیرید - می گویم ارزشی و نه مذهبی، چرا که ارزشی را زیر شاخه ی مذهبی می گیرم. به عنوان مذهبی که فقط یک سری از ارزش هایش نهادینه شده و البته باید برای باقی اش جان کند - آن گاه این مسئله رو می شود که از این دیدگاه، انیمیشن چه خصوصیت هایی دارد که می تواند پاسخ گوی این نگاه باشد؟ در نگاه ارزشی مطلبی داریم با عنوان «تعهد» یا ترجمه اش «وظیفه». تعهد یعنی اینکه ما به ازای بودنمان «عهد» روی دوشمان قرار می گیرد و متعهد می شویم. و جالب تر اینکه در نگاه ارزشی، عهد خاص هنرمند می شود یادآوری تعهد به دیگران:

«هنر عبارتست از دمیدن روح تعهد در انسان ها»⁽⁶⁾

عهدی که در قرآن بارها یادآوری می شود به انسان که «ما تو را عهدی گذاردیم». و این گذاردن بر سه نوع است: فطری، تشریعی و عقلی. که اولی اش عام تر است.⁽⁷⁾

«هنر بی تعهد مثل نماز بدون نیت، باطل است.»⁽⁸⁾

آن گاه هنرمند ارزشی، بعد از درک عهدش می شود هنرمند متعهد و از خود می پرسد که چگونه بایستی این عهد را ادا کند؟ با کدام ابزار؟ در کدام قالب؟ با چه لحنی؟

و این همان چیزهایی است که در یک پروسه ی تولید بعد از هدف یا اینکه من چه می خواهم بگویم و چه می خواهم بگیرم، می رسیم بر سرش: من چگونه بگویم؟

و من که نه متعهد ولی مدیون این عهدم چنین ادامه می دهم:

انیمیشن را می پسندم. چرا که یکی از ویژگی هایش فراغت بالی است که به هنرمند می دهد. تو می توانی هر چه را که خواستی بریزی تویش. از یک حرف خشن پر التهاب تا بازگویی یک قصه ی عاشقانه. از یک گزینش فلسفی تا یک لودگی و شوی وقت پر کن. همه را در خود می گنجاند.

در هنرهای بصری چند چیز پیش از همه تعریف می شوند مثل محدوده، زمینه و المان. در هنرهای بصری پویا یا متحرک زاویه و نور و برخی چیزهای دیگر نیز اضافه می شوند به گمانم. انیمیشن همه ی این ها را از عدم به شما می دهد. به غیر از ماده ی اولیه، تو دیگر نیازی به دوربین و ریل و دسته کرین و باقی چیزها نداری. تو عینیت یافته ی تمام «هر چه می خواهد دل تنگت...» می شوی و می توانی بدون ترس از هر گونه ناخالصی که عهدت را خراش دهد، بیافرینی. خدا از عدم ساخت.

در فیلم محدودیتی داریم تحت عنوان نور محیط که با دست کاری هایی کم و زیاد می شود. تفاوت تابشی منطقه ای که خورشید بر آن مستقیم می تابد یا مایل در فضای فیلم تو تأثیر می گذارد. همیشه فیلمی که در ایران ساخته می شود، داد می زند که در ایران پر شده. اما شما چنین محدودیتی را در انیمیشن ندارید.

چیزهایی چون نماد پردازی که در فیلم به ساده ترین اشکال در می آیند و بسیار محدودند ، در انیمیشن های جدی به راحتی به شکل پیرمرد مربعی و پسرک گرد آپ (up) پیاده می شوند .

انیمیشن به راحتی به شما می قبولاند که این درست است یا آن . محدودیت سنی برایش قائل نمی شوند . پیرمرد هفتاد ساله هم ، هم پای نوه اش یک رفتار ناهنجار را شناسانده می شود . جالب است که همین انیمیشن محدودیت های رسانه ای به نام فیلم و سریال را مرتفع می کند . مجموعه ی هری پاتر را دیده اید یا Avatar ، قطب نمای طلایی ، 2012 ، دزدان دریایی کارائیب ، آلیس و خیلی های دیگر . این انیمیشن نیست که وامدار فیلم است . این فیلم است که کجا به کجا کاسه ی گدائی پیش انیمیشن دراز می کند .

انیمیشن ، خاصه دو بعدی هاشان می توانند خلاقیت مخاطب را به کار اندازند . به قول یکی از دوستان از خر فهم کردن مخاطب می توان به راحتی پرهیز کرد .

تو ساعت ها می توانی بنشین و کوتلاس را تماشا کنی ، اما Avatar را بیش از چهار بار دیدن به آزمون ها نسبت می دهند . دیگر چیزی باقی نمانده که تو ندانیش . البته هر پدیده ای را استثنائی است و اسکورسزی و مثالهم جزو آن استثنا . اما باز هم همان ها را تو بگو شش بار ، اما بعد از آن مزمن می شود .

همه ی اینها را که گفتم در دیدگاه های دیگر هم شاید کمابیش مشترک باشد . اما چیزی که تفاوت هر دیدگاه را مشخص می کند در چپستی انیمیشن نهفته نیست ؛ در مصداقی مشخص خواهد شد که این وسیله به آن جواب مثبت می دهد . در اخلاقی که برایش تعریف می کنیم : «هنرمندی که به آسانی خدا را فراموش می کند ، مطمئن باش بندگان خدا را آسان تر فراموش خواهد کرد .»⁽⁹⁾

و در جایگاهی که برای اخلاق قائلیم :

«اخلاق جاده ی هنر است و تکنیک مرکب هنرمند . برخی با ماشین آخرین سیستم در جاده های سنگلاخ و مال رو می رانند و برخی سوار بر الاغ در اتوبان می تازند!»⁽¹⁰⁾

و در باید ها و نبایدهای کارکردش :

«کار هنر توصیف آفتاب نیست ، برافروختن شمع است . وظیفه ی هنرمند بیان خصوصیات نور نیست ، نورافشانی است.»⁽¹¹⁾

و تمام غیره و ذلک های دیگر .

ما ریش به نقدها خیلی جاها کنار کشیدیم و این ضعفی بود که ما داشتیم نه محدودیت قالب ، ولی این توجه غیر موجه را فیلم و خاصه انیمیشن از ما می گیرد . شاید بهترین ویژگی این رسانه همین باشد : هر کس می خواهی باش ، جایی برای تو هست .

-
- (1) رضا امیرخانی / نشت نشاء / صفحات 83 الی 87
 - (2) رضا امیرخانی / سرلوحه ها / مقاله ی چرخه اقتدار / ص 136
 - (3) سید حسن حسینی / براده ها / بخش اول / ص 24
 - (4) همان / ص 20
 - (5) همان / ص 20
 - (6) امام خمینی (ره)
 - (7) تفسیر نمونه / جلد ششم / ص 276 / سطر اول
 - (8) سید حسن حسینی / براده ها / بخش اول / ص 22
 - (9) همان / ص 14
 - (10) همان / ص 26
 - (11) همان / ص 15
-